

بحثی پیرامون حق توکیل غیر در وکالت

محمد صادق آیت اللهی



ژوہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه:

فقها عقد صلح را ام العقود و سید الاحکام گفته‌اند. زیرا در عقد صلح قلمرو حاکمیت اراده، گسترش می‌یابد. و افراد جامعه برای فرار از مقررات دست و پاگیر و تنگناهای عقود معین دیگر به عقد صلح توسل جسته و تعهدات خود را در چهارچوب عقد صلح منعقد می‌کنند. امروزه ضرورت ثبت اسناد از یک طرف، و مقررات شکلی تنظیم سند از طرف دیگر، مجاللی چندان برای جولان در عرصه عقد صلح باقی نمی‌گذارد. مردم از یک سو به جهت حمایت قانون و اعتبار در مراجع اداری و قضایی ثبت از عقود و قراردادهای خود ناگزیرند و از طرف دیگر مقررات متعدد شکلی، تنظیم سند را در زمان انعقاد قراردادها غیر ممکن می‌سازد. که برخی از این مقررات شکلی دامنگیر عقد صلح نیز گردیده است. چه برای تنظیم سند صلح نیز همانند بیع، اجاره، مشارکت و غیره به اخذ استعلامها و مفاصاحسابهای متعدد از مراجع اداری مختلف نیازمندیم. و از این رو مردم ناچار با تنظیم سند وکالت، خود را از تشویش عدم انجام تعهد از سوی طرف معامله، در فاصله انعقاد معامله منظور تا تنظیم سند قطعی، میرهانند. و حتی در موارد بسیاری با تنظیم سند وکالت بلاعزل از تنظیم سند قطعی نیز خودداری می‌کنند. این امر خاصه در معاملات اتومبیل به علت هزینه قابل توجه تنظیم سند قطعی، و نیز سهولت و سرعت بیشتر تنظیم وکالت چشم‌گیرتر است. و نگاهی به امر اسناد تنظیمی در یک ماه انتخاب شده و ملاحظه نسبت وکالت‌های تنظیمی بخصوص در تهران با دیگر اسناد معاملات، اهمیت این مسأله را روشن تر می‌سازد. و ادعایی گزاف نیست اگر بگوییم امروزه وکالت، ام العقود و سید الاحکام است. بهر حال با توجه به مطالب فوق بررسی بیشتر در مقررات وکالت بجا بنظر می‌رسد. مقاله زیر در همین جهت به بررسی یکی از مسائل مطرح و مورد ابتلا در وکالت می‌پردازد:

طرح مسأله

اختیاری که وکیل برای اجرای وکالت پیدا می‌کند، وابسته به اذن موکل و به نیابت از طرف اوست^۱ و برای وکیل ایجاد حقی نمی‌نماید تا بتواند هرگونه تصرف مستقلی در آن بنماید. در نتیجه نمی‌تواند برای آنچه خود اختیار انجام آن را دارد به دیگری وکالت بدهد، مگر اینکه به صراحت یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد (ماده ۶۷۲ قانون مدنی).

تصریح در توکیل به غیر، عباراتی است که لفظ آن صراحتاً یا ظاهراً دلالت بر توکیل کند^۲ مانند اینکه (هرچه می‌خواهی بکن)^۳. همچنین است هرگاه قرینه‌ای دلالت بر توکیل کند اعم از اینکه قرینه حالیه یا مقالیه باشد. قرینه حالیه مانند آنکه شخصی، فردی را مأمور انجام امور زراعی خود کند که مباشرت آن شخص در آن امر ممکن نیست^۴. یا شخصی را که وکیل دادگستری نیست جهت دعوی و دفاع از حقوق خود در دادگستری وکیل نماید. در این مورد نیز وکیل می‌تواند برای انجام امور منظور، وکیل انتخاب کند.

غالب فقها بر این نظرند و از میان ایشان ابن حنبل و ابن ابی لیلی بر خلاف این نظر عقیده دارند که هرگاه وکیل، مریض یا غایب بشود، حق توکیل دارد.^۵ در این حکم تفاوتی نیست که وکیل برای موکل تعیین شود یا برای شخص وکیل^۶ به عبارت دیگر وکیل توکیلی، وکیل موکل باشد یا وکیل وکیل.

حال اذنی که به وکیل داده می‌شود تا دیگری را برای انجام مورد وکالت وکیل کند، ممکن است ناظر به تعیین وکیل دیگری برای موکل باشد یا برای خود او^۷. در مواردی که در عقد

۱. کاتوزیان، دکتر ناصر - حقوق مدنی، عقود معین ۳، انتشارات بهنشر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۷۱.

۲. نجفی، شیخ محمد حسن - جواهر الکلام جلد ۲۷ صفحه ۳۸۸، چاپ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ هـ.ق.

۳. همان مأخذ ص ۳۹۱ - شیخ طوسی، ابی جعفر بن حسن بن علی - کتاب الخلاف - ص ۸۶ مسأله ۶۸

۴. طباطبایی، سید علی - ریاض المسائل - جلد دوم - (فاقد ناشر و تاریخ) - صفحه ۱۳.

۵. نجفی، محمد حسن، همان مأخذ صفحه ۳۸۸.

۶. نجفی، محمد حسن، همان مأخذ، همان صفحه.

۷. کاتوزیان، دکتر ناصر، همان مأخذ صفحه ۱۷۰.

وکالت تصریح شده باشد که وکیل توکیلی، وکیل موکل است یا وکیل وکیل، تکلیف قضیه معلوم است و باید تابع اراده موکل بود.

همچنین است هرگاه قرائن دلالت بر این امر کند، ولی هرگاه موکل منظور خود را به صراحت بیان نکند و از قرائن و اوضاع و احوال حاکم بر وکالت نیز نتوان حکم قضیه را فهمید تکلیف چیست؟ در این مورد قانون مدنی ساکت است. برخلاف المجله که صراحةً در ماده ۱۴۶۶ اعلام می‌دارد که وکیل توکیلی وکیل موکل است نه وکیل وکیل^۱ در فقه نظرات مختلفی در این باره وجود دارد که به بررسی آنها خواهیم پرداخت اما آنچه در اینجا قابل ذکر است اینکه این بحث صرفاً جنبه نظری نداشته و آثار عملی فراوانی بر آن مترتب است؛ به عنوان مثال اگر وکیل توکیلی وکیل باشد با موت، جنون و سفه هر یک از وکلا و موکل عقد منحل می‌شود ولی اگر وکیل توکیلی وکیل موکل اصلی باشد، فوت، جنون و سفه وکیل اول اثری در عقد وکالت ثانوی نخواهد داشت.

همچنین هرگاه وکیل توکیلی وکیل موکل اصلی باشد، تنها موکل اصلی اختیار عزل او را خواهد داشت. ولی در صورت اول، وکیل اول نیز حق عزل او را خواهد داشت. این آثار در تسلسل و تعاقب وکلای توکیلی چنانکه مرسوم است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. به عنوان مثال هرگاه در سلسله وکلای توکیلی یک نفر فوت کند، چنانچه وکیل توکیلی را وکیل وکیل بدانیم وکالت وکلا متعاقب از وکیل متوفی، منحل می‌گردد ولی در صورتی که وکیل توکیلی را وکیل موکل اصلی بدانیم تنها وکالت او منحل و وکالت بقیه وکلا به قوت خود باقی می‌ماند.

بحث و بررسی

در مورد مسأله فوق در بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. در مجموع، نظرات فقهای امامیه را در این زمینه می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- وکیل توکیلی وکیل وکیل است. نه موکل، زیرا غرض و مقصود از اعطای حق توکیل به

۱. آل کاشف الغطاء، حسین، تحریر، مجله صفحه ۲۱، چاپ مکتبه الفيروز آبادی قم ۱۳۶۱ جلد چهارم.

و کیل، تسهیل و آسان کردن انجام امر وکالت برای اوست. عده‌ای از فقها از جمله شهید ثانی و محقق طباطبایی بر این نظریه‌اند.^۱

۲- وکیل توکیلی وکیل موکل است. زیرا وکالت عبارت است از تصرف آنچه که موکل نیابت داده است. بنابراین عقد وکالت ثانی نیز برای موکل واقع می‌شود.^۲ دلیل دیگر این نظر تبادر است. یعنی آنچه به ذهن متبادر می‌شود وقوع وکالت برای موکل است. زیرا حق بالاصاله برای موکل است و برای وکیل بالتبع^۳ به عبارت دیگر موکل است که اصالت دارد و وکیل تنها نایب وی برای انجام هر امری از جمله گرفتن وکیل می‌باشد. عده‌ای از فقها از جمله مؤلف جامع عباسی^۴ و صاحب قواعد بر این نظریه‌اند.^۵

۳- در صورتی که موکل تصریح به این امر نکند، وکیل مخیر است که وکیل ثانی را برای خود انتخاب کند یا برای موکل^۶ زیرا مقتضای اطلاق و اذن مطلق این است که مخیر باشد. چون اطلاق کلمه بر اذن وکیل در اینکه برای خود یا برای موکل، وکیل انتخاب کند صدق می‌کند و صلاحیت دارد. ظاهراً صاحب شرایع این قول را انتخاب کرده است.^۷

تبصره: بر این نظریه این انتقاد وارد است که با قبول این نظر در صورتی که وکیل در عقد وکالت تصریح نکند که وکیل ثانی وکیل او یا وکیل موکل ایراد همچنان باقی است، بنابراین این نظریه پاسخ جامعی ارائه نداده است.

-
۱. جبعی عاملی، شیخ زین الدین، همان مأخذ صفحه ۱۸ - طباطبایی، سید علی - همان مأخذ صفحه ۱۴.
 ۲. شیرازی، سید محمد حسین - الفقه (کتاب الوکاله) جلد ۵۹ صفحه ۳۰۰ - چاپ دارالعلوم لبنان، ۱۴۰۹ هـ ق.
 ۳. شیرازی، سید محمد حسین - همان مأخذ، همان صفحه.
 ۴. عاملی، شیخ بهاء الدین، جامع عباسی، انتشارات فراهانی، ص ۲۴۷.
 ۵. به نقل از شیرازی، سید محمد حسین - همان مأخذ صفحه ۳۰۰.
 ۶. شیرازی، سید محمد حسین، همان مأخذ، صفحه ۳۰۱.
 ۷. به نقل از شیرازی، سید محمد حسین - همان مأخذ صفحه ۳۰۱.

غالب حقوقدانان ایران متمایل به نظریه اول هستند^۱.

به نظر ما علاوه بر دلایل ارائه شده و به دلایل زیر نظری که وکیل توکیلی را وکیل موکل می‌داند قوی‌تر است:

الف) آنچه در عقد وکالت اصالت دارد موکل است. اوست که اختیاراتی به وکیل خود تفویض می‌کند. مثلاً معامله‌ای انجام دهد، اتومبیلی را بخرد، خانه‌ای را بفروشد. هیچگاه موکل در عقد وکالت در اختیارات وکیل تصریح نمی‌کند که این کار را برای من انجام بده. در تنظیم اسناد وکالت هم همین امر جاری است و در مورد وکالت از قید «برای موکل» استفاده نمی‌شود. گویی در ذات وکالت این امر نهفته است که وکیل هر کاری را برای موکل انجام می‌دهد، حتی اگر در حین عقد وکیل بیان نکند که معامله را برای موکل خود انجام می‌دهد و بعداً ثابت شود معامله را وکالتاً انجام داده است، موکل متعهد و پای بند به آن معامله است. (ماده ۱۹۶ قانون مدنی).

حال با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت چون، از جمله اختیاراتی که موکل به وکیل داده است، اذن در توکیل است. چگونه می‌توان اذن در توکیل را از بقیه موارد وکالت جدا نمود و گفت عمل وکیل در این حالت انتخاب وکیل ثانی برای خود است نه برای موکل؟ این امر ایرادی است که پاسخی برای آن نمی‌توان یافت و ما را به قبول نظریه دوم دلالت می‌کند.

ب) قبول نظریه دوم با مصالح جامعه و حفظ حقوق مردم نیز سازگارتر است. زیرا امروز همان‌گونه که در مقدمه بحث ذکر شد، غالب اسناد وکالت تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی حکایت از معامله‌ای بین موکل و وکیل می‌نماید. به عبارت دیگر موکل، مالش را با وکالت می‌فروشد و وکیل مالی را با سند وکالت خریداری می‌کند در این صورت هر چند نمی‌توان سند رسمی وکالت را حمل بر بیع نمود و آثار عقد بیع را بر آن مترتب کرد، ولی هرگاه وکیل

۱. کاتوزیان، دکتر ناصر - همان مأخذ - صفحه ۱۷۰ و امامی، دکتر سید حسین - حقوق مدنی، چاپ سوم،

کتابفروشی اسلامی، جلد دو، صفحه ۲۲۶.

توکیلی را وکیل وکیل بدانیم نتیجه حاصل آنست که عقد وکالت با موت، جنون و سفه هر یک از موکل و وکلا باطل شود. در حالی که با قبول این نظریه تنها موت، جنون و سفه موکل اصلی و وکیل توکیلی، موجب بطلان عقد است. همچنین در مورد اول هر یک از موکل و وکیل می‌توانند وکیل توکیلی را عزل کنند ولی در این نظر فقط موکل اصلی اختیار عزل دارد مگر اینکه به صراحت، یا به دلالت قرائن، اختیار عزل نیز به وکیل اول داده باشد. بنابراین قبول این نظریه که وکیل توکیلی وکیل موکل است، اعتبار بیشتری به وکالت می‌بخشد و با قبول آن منافع آحاد جامعه بیشتر حفظ خواهد شد و بدیهی است در مواردی که در تفسیر قوانین و مقررات دو نظریه بدون رجحان وجود داشته باشد، تفسیر و نظریه‌ای مقدم است که به نفع جامعه باشد.

ج) عبارتی که در اسناد تنظیمی برای اعطای حق تعیین وکیل نوشته می‌شود دلالت بر تعیین وکیل برای موکل دارد: حضرت امام خمینی قدس سره بر این عقیده‌اند که هرگاه موکل به وکیل بگوید که «ترا وکیل کردم که دیگری را وکیل کنی» یا بگوید «دیگری را وکیل کن» این عبارت دلالت بر اذن در توکیل غیر برای موکل دارد^۱ و مثالهای حضرت امام نسخه ثانی عبارت «حق توکیل غیر» است که در اسناد رسمی مصطلح است.

تعاقب وکلای توکیلی

در عقد وکالت ممکن است موکل به وکیل اجازه بدهد که وکیل دیگری را از طرف او انتخاب کند و همچنین وکیل توکیلی نیز حق تعیین وکیل ثالث را داشته باشد و به همین طریق انتخاب وکلا مانند تعاقب و ایادی در معاملات، ادامه یابد. تردیدی نیست اگر موکل چنین اجازه‌ای را تصریح کند، تعاقب وکلای مانعی ندارد. ولی سوال قابل طرح این است که آیا اگر در عقد وکالت به این امر تصریح نگردد و تنها به «حق توکیل غیر» اکتفا شود یا حق توکیل از قرائن استنباط گردد باز می‌توان وکالت را متعاقباً به افراد آتی تفویض کرد؟ پیرامون این

۱. امام خمینی، سید روح الله - تحریر الوسیله - مطبعة النجف، ج ۲، ص ۴۴، مسأله ۱۹.

مطلب در کتب فقهی و حقوقی بحثی به میان نیامده است، حال آنکه امروزه یکی از مسایلی مبتلا به مردمان، معاملات و ثبت اسناد است.

به نظر ما عبارت «حق توکیل» دلالتی بر تعاقب وکلا و تفویض وکالت از طرف وکیل توکیلی به وکیل سوم به همین طریق وکلای بعدی نمی‌کند. همچنین عبارت «حق توکیل غیر ولو کراراً» که در تنظیم اسناد مصطلح است.

زیرا کلمه کراراً اگر هم دلالت بر تکرار تعیین وکیل کند این حق را به وکیل اول می‌دهد که یک دفعه یا به دفعات وکیل برای موکل انتخاب کند. ولی از این عبارت نمی‌توان این معنی را استنباط نمود که حق توکیل را می‌توان به وکیل ثانی تفویض نمود تا او به نوبه خود و به استناد عبارت «ولو کراراً» وکیل ثالث را انتخاب بنماید.

آنچه را می‌توان برای مشروعیت این عمل بدان استناد کرد قرینه‌های موجود در عقد وکالت است. گفتیم که عده کثیری از فقها معتقدند اگر موکل به وکیل بگوید در مورد وکالت «هر چه می‌خواهی بکن» این عبارت دلالت بر حق توکیل دارد و دلیل این امر هم آن است که: آنگاه که موکل می‌گوید «هر چه می‌خواهی بکن» توکیل نیز داخل در هر چه است^۱ به عبارت دیگر موکل بدین طریق به وکیل اجازه می‌دهد که پیرامون مورد وکالت هر عمل حقوقی را که لازم و صلاح دید انجام دهد و از جمله اعمال حقوقی، توکیل است.

بنابراین با توجه به حدود اختیارات وکیل در مورد وکالت و قرائن موجود، هرگاه موکل دامنه اختیارات وکیل را محدود نکرده باشد، وکیل می‌تواند وکالت و حق توکیل را به شخص ثالث تفویض کند و این امر متعاقباً ادامه یابد. در نتیجه باید با توجه به قرائن موجود در عقد وکالت حدود اذن موکل را استنباط نمود.

ممکن است در ایراد این بحث گفته شود که امروزه عبارت «حق توکیل غیر ولو کراراً» اصطلاحی است که در دفاتر اسناد رسمی دلالت بر اذن در تسلسل و تعاقب وکلا می‌کند و

۱. شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن بن علی - همان مأخذ - صفحه ۸۶

چون بدینوسیله حقیقت متشرعه تشکیل گردیده بنابراین رعایت این امر لازم است. ولی در جواب باید گفت که عملکرد دفاتر اسناد رسمی در قبال این امر یکسان نیست و هم اکنون عده‌ای از دفاتر بدون توجه به عبارت «ولو کراراً» هرگاه در سند عبارت «حق توکیل» به تنهایی باشد، تعاقب وکلا در آن تجویز نموده مبادرت به تنظیم سند می‌نمایند.

نتیجه

از آنچه در این مختصر به نظر رسید، روشن شد که در عقد وکالت حدود اذن موکل و اختیارات وکیل به عبارت مصرح در عقد محدود نمی‌شود. و این معنی حتی در «حق توکیل» که به صراحت قانون اصل بر ممنوعیت آن است (ماده ۶۷۲ قانون مدنی) و اثبات آن محتاج دلیل، نیز حاکم است و قرائن حالی یا مقالی نیز آن را اثبات می‌کنند. بنابراین در عقد وکالت می‌توان به راحتی پای را از ظاهر عبارات فراتر نهاد و حدود اذن را با توجه به شرایط و قرائن استنباط نموده و با تفسیر مضیق از ظاهر عبارات، اختیارات وکیل را خصوصاً در امور اداری محدود نمود.